



History & Culture

Vol. 50, No. 2, Issue 101

Autumn & Winter 2018-2019

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i2.78165>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۲۵-۹

سیستان و حاکمیت خلفا تفرق و زوال (۳۰-۲۵۰ق)*

دکتر مرتضی دانشیار

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: daneshyar@um.ac.ir

چکیده

ایالت سیستان از پس فتح اعراب عرصه آشوب درازدانی شد که تا برآمدن حکومت صفاریان ادامه داشت. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی، ریشه این آشفتگی و سبب ناکارآمدی سیاست خلفا در این ایالت را آشکار می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که سبب ناپایداری و زوال سیستان صرفاً فعالیت خوارج نبوده است؛ بلکه مؤثرترین عامل، اعراب بادیه‌نشین بودند که به محض فتح، در آنجا سکونت گرفته، افزون بر تاخت و غارت ایالت، موجب دو دستگی، منازعات ویرانگر قبیله‌ای و زمینه‌ساز ورود پیروان فرقه جنگ افروز خوارج به آنجا شدند. ژنبیل و شورش نیروهای نامنظم بومی برضد دیگر عناصر ناپایداری نیز اسبابی مضاعف در تداوم آشفتگی سیستان بودند. سیاست خلفا برای تغییر این وضع از آنجا که هربار تنها بر یکی از عوامل فوق تمرکز داشت، ناموفق بود. سرانجام، شکست مکرر سیاست آنان به برآمدن عیاران از میان همان نیروهای بومی ایالت انجامید که همزمان به سلطه خلفا و آشفتگی سیستان پایان دادند.

کلیدواژه‌ها: سیستان، بدویان، خوارج، عیاران، ژنبیل، خلفا.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۰۲.

Sistan and Caliphs' Rule Division and Fall (30-250 AH)

Dr. Morteza Daneshyar

Assistant Professor at Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The province of Sistan was the scene of perpetual turmoil following its conquest by Arabs, which lasted until the rise of the Safarids. This descriptive-analytical study seeks to explore the root causes of this turmoil and the incompetence of caliphs' administration in this province. This study shows that Sistan's instability and decline was not merely provoked by activities of Khawārij, as the most influential factor in this regard was Bedouin Arabs. Upon conquering this land, they settled in this province, engaging in acts of plundering and looting, which further engendered divisions, tragic conflicts and internecine tribal clashes. It also prepared the ground for the entrance of Khawārij sect, which was known for its warmongering policies

Zonbil and the rebellion of indigenous irregular forces against other sources of instability also contributed to the escalation of turmoil in Sistan. The caliphs' policy to change this situation was unsuccessful as they narrowed down their focus on one of the above factors. Eventually, their recurring failures in politics resulted in the rise of Ayārān among the same native forces, which finally ended the caliphs' rule and the tumult in Sistan .

Keywords: Sistan, Bedouin, Khawārij, Ayārān, Zonbil, caliphs.

مقدمه

سیستان در هنگام فتح اعراب - صرف نظر از روایت مورد تردید طبری^۱ - چندان وسعت داشت که یعقوبی آن را برابر یا حتی بزرگتر از ایالت پهناور خراسان دانسته است (یعقوبی، البلدان، ۱۰۲). گزارش سایر منابع جغرافیایی و تاریخی، به ویژه اطلاعات مندرج در تاریخ سیستان، مؤید این سخن یعقوبی است. بر اساس روایت غالب این منابع، توابع سیستان دست کم در اواخر دوره ساسانیان، شهر زرنگ (زرنج)، کابل، زابلستان، بست، رخد (رخج)، زمین داور، اسفزار، قرنین، خواش (خاش)، جوین، کرکویه و ناشرود بوده است. مؤلف گمنام تاریخ سیستان، افزون بر نواحی پیش گفته، ولایات غور، کشمیر، غزنین و مناطق نامعلوم بوزستان و لوالستان را نیز جزو سیستان برشمرده است (تاریخ سیستان، ۲۴-۲۶؛ ابن خردادبه، ۵۰؛ اصطخری، ۲۳۸-۲۳۹).

این وسعت خود می تواند نشانی از اهمیت آن جا تا آن تاریخ باشد، به ویژه که در اسطوره های ایرانی سیستان زادگاه قهرمان شاهنامه و جایگاه بسیاری از وقایع این اثر است. آثار باستانی سیستان - خاصه شهر سوخته - و اطلاعات موجود از دوره هخامنشیان و اشکانیان نیز مؤید سابقه تمدنی و اهمیت آن جا است. در نیمه دوم حکومت ساسانیان ظاهراً بر جایگاه این ایالت افزوده شد، چنان که حاکمیت آنجا را ولیعهد شاهنشاه یا یکی از اعضای خاندان او به دست داشت. افزون بر این، یکی از معتبرترین مراکز دینی ساسانیان، آتشکده کرکویه، نیز در آنجا ساخته شده بود (منهاج سراج، ۱/۱۵۶، ۱۶۲-۱۶۳؛ کریستین سن، ۱۵۶؛ Bosworth, The history of Saffarids of Sistan ..., 33, 35).

اما این گستردگی و اهمیت پایدار نماند؛ زیرا با هجوم اعراب، سیستان به چند پاره تقسیم شد و متعاقب آن در آشوب فرو رفت. اعراب تنها موفق به سیطره بر نواحی هموار سیستان شدند. بخشی از شرق و جنوب شرق ایالت ضمیمه هند شد. در شرق و نواحی شمال شرق ایالت نیز حکومتی مستقل موسوم به زنبیل (رتبیل) تشکیل گردید (نک: یعقوبی، البلدان، ۱۰۲؛ تاریخ سیستان، ۲۴-۲۶). پس از این تفرق، وضع قلمرو زنبیل و بخش منضم به هند در پرده ابهام فرو رفت. اما شرایط بخش تحت سلطه اعراب در منابع مسلمانان، به ویژه در سه اثر البلدان یعقوبی، فتوح البلدان بلاذری و تاریخ سیستان، انعکاس یافته است. طبق اطلاعات منابع مذکور، آن جا گرفتار آشفتگی و زوالی تدریجی شد که به رغم وجود چندین پژوهش در مورد تاریخ سیستان، سبب این آشوب و زوال موضوع پژوهشی مستقل نبوده است.

سابقه پژوهش در تاریخ ایالت سیستان به مقاله «یادداشت هایی در مورد سیستان» نوشته هنری

۱ روایت طبری به نقل از سیف بن عمر است که طبق آن اهمیت و وسعت سیستان در آغاز فتوح بیشتر از ایالت بزرگ خراسان بوده است. اما روایات سیف بن عمر طبق تحقیق عسکری (صص ۳۲۷-۳۲۹) مجعول و بی اعتباراند.

راولینسون^۱ باز می‌گردد که در آن وجه تسمیه، وصف جغرافیای سیستان، تاریخ مختصر آن‌جا تا دوره اسلامی و نقل روایات بلاذری و اصطخری از چگونگی فتح آن‌جا مورد بررسی قرار گرفته است.^۲ پژوهش راولینسون را جورج پیست تیت^۳ در کتاب سیستان: یادداشتی در مورد تاریخ، توپوگرافی، ویرانه‌ها و مردم آن‌جا،^۴ بر اساس مطالعات میدانی، منابع تاریخی و جغرافیایی مسلمانان و نیز روایات شفاهی محلی تکمیل کرد. وجهه جغرافیایی این اثر که در نخستین دهه سده بیستم انتشار یافت، بر جنبه تاریخی اش رجحان دارد. پس از او تاریخ این ایالت موضوع تحقیقات بیشتری گردید که مهم‌ترین اثر مربوط به تاریخ پیش از اسلام آن‌جا مجموع مقالات گردآمده در کتاب پیش از تاریخ سیستان به ویراستاری ماریتسیو توزی^۵ و اثر مربوط به نخستین سده‌های اسلامی، کتاب ارزشمند کلیفورد باسورث به نام سیستان تحت حاکمیت اعراب، از فتح تا برآمدن صفاریان است.^۶ او در کتاب مذکور که تا حدی به روند آشوب‌های سیستان پرداخته است، عامل اصلی آن وضع را فعالیت خوارج و در درجه کمتر، منازعات با ژنبیل، عنوان شاهان بومی قسمت فتح نشده سیستان، دانسته است.^۷

پژوهش‌های مربوط به فعالیت خوارج در ایران و تحقیقات مربوط به حکومت صفاریان نیز، به فراخور بحث، به وضع سیستان در سده‌های نخستین اسلامی پرداخته‌اند. اثر نزدیک‌تر به موضوع کنونی، کتاب حسین مفتخری با عنوان خوارج در ایران است که تاریخچه ورود خوارج به سیستان و به ویژه فعالیت حمزه

۱. H. C. Rawlinson

۲. "Notes on Seistan", in *Journal of the Royal Geographical Society of London* V.43, 1873, pp.272-94.

۳. G. P. Tate

۴. *Seistan: A memoir on the history, topography, ruins, and people of the country.*

۵. *Prehistoric Sistan*, edited by Maurizio Tosi.

۶. *Sistan under the Arabs, from the Islamic conquest to the Rise of the Saffarids.*

۷ چنانکه خواهد آمد از جمله عوامل ناپایداری سیستان، شورش مکرر بومیان بخش فتح شده آن‌جا علیه حاکمیت خلفا در دو دهه نخست ورود اعراب و نیز منازعات مکرر با ژنبیل بود. اقدامات بومیان بی‌نتیجه ماند؛ اما ژنبیل (ژنبیل) (عنوان عام شاه بخش فتح نشده سیستان یعنی زابلستان و ولایات شمال آن) توانست پیشروی اعراب را در بقیه خاک سیستان متوقف کند. قلمرو او را رشته کوه‌های مرتفع شرق و شمال شرق سیستان از اعراب بی‌تجربه در جنگ‌های کوهستانی، محافظت می‌کرد. با وجود این، او از حدود سال ۵۱ق به صورت متناوب و بسته به توان والیان سیستان، تا اوایل حکومت هارون (حک: ۱۷۰-۱۹۳ق)، خراجگزار خلفا گردید. اما ظاهراً تشدید فعالیت خوارج از اوسط حکومت هارون که تمام توان والیان را به خود معطوف کرد، به ژنبیل فرصت داد برای همیشه از پرداخت خراج سر باز زند. با وجود خراجگزار بودن او در بیشتر سال‌های مذکور، منازعات مکرر والیان عرب با وی یا حملات گهگاهی او، عاملی برای تداوم ناپایداری ایالت بود؛ لیکن منابع به خوبی گویای آنند که به هیچ رو نمی‌توان میزان ویرانگری آن را با بدویان و خوارج سیستان مقایسه کرد (یعقوبی، البلدان، ۱۰۴، ۱۰۸-۱۰۷، بلاذری، ۳۸۹-۳۸۵: تاریخ سیستان، ۹۴-۹۱، ۱۰۶-۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۷، طبری، ۸/ ۳۱-۲۹، ۴۰؛ همچنین برای توضیحات تکمیلی نک: Bosworth, *Sistan under the Arabs*, 34-36). حکومت ژنبیل سرانجام در نیمه سده ۳ به دست عیاران سقوط کرده و قلمرو او به کلی ضمیمه حکومت صفاریان گردید (نک: ادامه مقاله).

آذک خارجی در این ایالت را مورد بررسی قرار داده است. بخشی از مقاله باسورث، تحت عنوان «خوارج در ایران»^۱ نیز به فعالیت خوارج در سیستان اختصاص دارد.^۲

در پژوهش‌های مذکور اگرچه آشکارا یا به صورت ضمنی به وضع آشفته و رو به زوال سیستان در دوره حاکمیت خلفا اشاره شده است، اما زمینه‌های موجد این آشوب، نقش هر یک از نیروهای فعال ایالت، سیاست خلفا و سبب برآمدن این نیروها و اقبال سیستانیان به ایشان، مورد ملاحظه قرار نگرفته است. پژوهش حاضر ضمن پرداختن به موارد مزبور، به تحلیل سیاست خلفا در سیستان و سبب ناکارآمدی آن، خواهد پرداخت.

فتح سیستان، ورود اعراب بدوی: تفرق و رقابت قبیله‌ای

سیستان بر اساس گزارش غالب، در نیمه دوم خلافت عثمان فتح شد.^۳ طبق این روایت، عبدالله بن عامر، والی بصره، در سال ۳۰ق مجاشع بن مسعود سلمی را از سمت کرمان به سیستان فرستاد که پس از تلفات بسیار وادار به عقب نشینی گردید. پس از این شکست خلیفه خود دستور داد که ربیع بن زیاد حارثی در همان سال به سیستان اعزام شود. ربیع از راه کرمان رهسپار سیستان شد و پس از فتح به صلح کرکویه و هیسون (هیسن) و فتح به جنگ دو شهر دیگر سیستان، به والی نشین ایالت، زرنگ (زرنج) رسید. مرزبان سیستان، ایران بن رستم بن آزادخو، در آنجا به مقاومت برخاست که نتیجه آن کشتار بسیاری از لشکریان دو طرف بود. با این همه، مرزبان سرانجام به درون شهر عقب نشست و پس از مدتی محاصره وادار به صلح شد. طبق پیمان قرار شد اهالی زرنگ در آن سال هزار غلام با جامی زرین در دست و از آن پس، سالانه یک میلیون درهم به خلیفه بپردازند (بلادزی، ۳۸۱-۳۸۲؛ یعقوبی، البلدان، ۱۰۴؛ قدامه بن جعفر، ۳۹۲-۳۹۳؛ تاریخ سیستان، ۸۰-۸۲؛ با روایت کمی متفاوت، نک: یعقوبی، تاریخ، ۱۶۶/۲؛ ابن اعثم، ۲/۳۳۹). پس از فتح زرنگ، ربیع بن زیاد به نواحی شمالی سیستان لشکر کشید و به رغم مقاومت سخت اهالی، توانست بر بُست و قرنین سلطه یابد و طی دو سال و نیم حکومت خود غالب بخش دشتی سیستان را فتح کند (بلادزی، ۳۸۲؛ تاریخ سیستان، ۸۲).

جانشین او فردی موسوم به عبدالرحمان بن سمره بود. اهالی سیستان در فاصله عزل ربیع تا آمدن والی

۱. KHAWĀRII, IN PERSIA.

۲. نک: مفتخری، ۱۶۵-۱۷۸. مطالب آثار دیگری که کم‌وبیش به تاریخ این ایالت توجه داشته‌اند، بیشتر نقل بی‌کم‌وکاست همان روایات تاریخ سیستان است تا تحلیل و ترکیب روایات مختلف تاریخ این ایالت در نخستین قرون هجری.

۳. تنها روایتی ضعیف از طبری (۱۸۰/۴-۱۸۱) به نقل از سیف بن عمر، فتح سیستان را در زمان خلافت عمر و در سال ۲۳ق دانسته است. برای بحث از عدم اعتبار روایت‌های منقول از سیف بن عمر، نک: عسکری، ۳۲۷-۳۲۹.

جدید سر به شورش نهادند که این شورش می‌تواند نشان از نارضایی از وضع موجود و پشیمانی از پیمان صلح باشد که نهایتاً به محاصره مجدد زرنگ و صلحی با شرایطی سنگین‌تر انجامید (بلاذری، ۳۸۲؛ تاریخ سیستان، ۸۳). اما قتل عثمان (۳۵ق) و جنگ‌های داخلی متعاقب آن، وضع ایالت سیستان را پیچیده‌تر کرد؛ زیرا میان لشکریان عرب سیستان اختلاف انداخت و عبدالرحمان بن سمره مجبور به ترک آن‌جا به مقصد دربار معاویه شد.

این وضع خود به بدویان تازه وارد عرب منطقه فرصت دارد تا به غارت و برده‌گیری اهالی آن‌جا پردازند. این بدویان که پس از فتح، همراه خانواده‌های خود در سیستان سکونت گرفته بودند، بر اساس شعری باقی مانده از همان سال‌ها، چنان ایالت را به آشفتگی کشاندند که سراسر سیستان را قحط فراگرفت. شورش بومیان پس از ترک والی، می‌توانست واکنشی به همین تاخت و تاز بدویان عرب باشد (نک: بلاذری، ۳۸۲-۳۸۳؛ همچنین یعقوبی، البلدان، ۱۰۴).

انتصاب سه والی در طی دو سال بعدی از سوی خلیفه جدید، حضرت علی (ع)، نیز نتوانست اوضاع سیستان را سامان بخشد. بلکه کشته شدن یکی از آنان توسط بدویان، بر وخامت اوضاع افزود. سرانجام در میانه جنگ صفین (۳۷ق)، معاویه مجدداً عبدالرحمن بن سمره را به عنوان والی به سیستان فرستاد که او با نیروی شمشیر موقتاً آن‌جا را آرام کرد. عبدالرحمان تا سال ۴۶ق حاکم باقی ماند و سپس ربیع بن زیاد مجدداً برای پنج سال به حکومت سیستان منصوب شد.^۱

اگرچه پس از سال‌های حکومت عبدالرحمن بن سمره، دیگر اطلاعی از راهزنی و تاخت و تاز بدویان عرب، در دست نیست، اما ظاهراً جای این اقدام را منازعات قبیله‌ای آنان گرفت. این منازعات گویا در قالب رقابت اعراب شمالی و جنوبی از حدود سال ۶۵ق آغاز شد (بلاذری، ۳۸۵؛ همچنین نک: Idem, 50).

به گفته مؤلف تاریخ سیستان، تعصب و نزاع قومی - قبیله‌ای در سیستان که تا چندین سده بعد ادامه داشت، برآمده از همین رقابت قبایل مهاجر عرب بود. رقابت اصلی از میان نیرومندترین قبایل سیستان یعنی بنی تمیم و بکر بن وائل برمی‌خاست که بخشی از هر دو قبیله پیرو خوارج ازارقه بودند و بخشی دیگر

۱ نک: بلاذری، ۳۸۴-۳۸۳؛ تاریخ سیستان، ۸۵-۸۴، ۹۰-۸۹. با وجود تمرکز والیان بر فعالیت‌های نظامی، تبلیغ اسلام مدتی پس از فتح آغاز گردید. به گزارش تاریخ سیستان در سال‌های حکومت دو والی مذکور، اهالی ایالت به جبر و تشویق به اسلام روی آورده در شهر زرنگ برای آن‌ها مسجد آدینه ساخته شد و عالم شهیر حسن بصری (۲۱-۱۱۰ق) در سال‌های خلافت معاویه در این مسجد به تعلیم علوم و احکام دین می‌پرداخت (تاریخ سیستان، ۸۳، ۸۹-۸۸، ۹۱؛ ملکشاه‌حسین سیستانی، ۵۰؛ همچنین برای حضور حسن بصری در سیستان، نک: بلاذری، ۳۸۲، ۳۸۴). بصری که اصالتی ایرانی داشت، به زبان مادری خود نیز صحبت می‌کرد که این می‌توانست در سهولت تبلیغ اسلام در این منطقه تأثیرگذار باشد (نک: ثبوت، ۱۲۰-۱۲۸؛ Bosworth, *Sistan under the Arabs* ..., 22, 25-6).

از تمیم، سردسته «غوغا» و اوباش غارتگر سیستان شده بودند (تاریخ سیستان، ۱۳۱، ۱۳۶؛ یعقوبی، البلدان، ۱۱۲؛ همچنین 57, 75, 80). (Idem, 57, 75, 80).

تشدید منازعات قبیله‌ای اعراب ساکن خراسان در سال‌های پایانی حکومت امویان (حک: ۴۰-۱۳۲ق) دامنه خود را به سیستان نیز کشاند (Idem, 37). در پی این امر، خصومت میان قبایل سیستان تا بدان جا گسترش یافت که تا حدود سال ۱۲۷ق سراسر اهالی این ایالت را به دو بخش حامی یکی از دو طرف تقسیم کرد. پیامد این موضوع جنگ و کشتار گسترده طرفین بود؛ چنان‌که والی وقت، حرب بن قطن، ناامید از برقراری آرامش، سیستان را ترک کرد. کار دو والی بعدی، سعید بن عمر (عمرو) و بختری بن سهل، نیز که نخستین مایل به بنو تمیم و دومی از بکری‌ها بود، پیش نرفت. پس از آنان، دولت اموی در سال ۱۳۰ق یا ۱۳۱ق، هیثم بن عبدالله را به حکمرانی سیستان فرستاد. حمایت اهالی سیستان از هیثم در برابر والی منصوب ابومسلم و عدم تحویل او، می‌تواند نشان از موفقیت نسبی این آخرین والی اموی در سیستان باشد (یعقوبی، البلدان، ۱۱۳؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱-۱۳۵).

اما تغییر خلافت و روی کار آمدن عباسیان، نه تنها نزاع‌های قبیله‌ای سیستان را - بر خلاف خراسان - خاتمه نداد، بلکه رویدادهای آینده نشان داد بر شدت آن‌ها نیز افزوده است. چنان‌که نخستین والی منصوب ابومسلم، مالک بن هیثم خزاعی، نتوانست بر سیستان سلطه یابد و جای خود را به عمر بن عباس داد.^۱ اما او نیز به همراه برادرش در میانه نزاع‌های قبیله و شورش اوباش و غوغای قبیله بنی تمیم در سال ۱۳۳ق کشته شد. قتل او بر نیروی شورشیان افزود و آنان به رهبری بنی تمیم و همدستی با خوارج - گویا به رهبری ابوعاصم نامی از اهالی بست و قبیله تمیم - والی سوم عباسیان، ابوالنجم، را از سیستان راندند (تاریخ سیستان، ۱۳۶-۱۳۷، همچنین، بلاذری، ۳۸۹).

شورشیان به رهبری ابوعاصم، در سال‌های ۱۳۳-۱۳۸ق بر سیستان حکومت کردند تا آنکه حاکم وقت خراسان، ابوداوود خالد بن ابراهیم، در سال ۱۳۸ق سلیمان بن عبدالله کندی را به سیستان فرستاد که او با یاری اهالی ابوعاصم را کشت. چنین می‌نماید که در حکومت سه ساله سلیمان، این ایالت آرامشی نسبی یافت، با این همه، منصور خلیفه در سال ۱۴۱ق، سیستان را از حوزه اختیار حاکم خراسان جدا کرد و خود والی جدیدی موسوم به هناد السری را بر آنجا منصوب کرد. این تغییر سیاست والیان معزول را برای

۱. چنان‌که در متن مقاله مشخص است، از زمان فتح سیستان تا آغاز خلافت عباسیان، والی آنجا، جز در سال‌های ۳۷ تا ۴۶ و حدود ۸۶ تا ۹۶ تحت امر والی عراق بود. پس از تشکیل خلافت عباسیان، والی سیستان از ۱۳۲ تا ۱۴۱ق از سوی والی خراسان و از ۱۴۱ تا ۱۷۸ق توسط شخص خلیفه تعیین می‌شد. از سال ۱۷۸ تا سال ۱۹۸ امور این ایالت مجدداً به والی خراسان سپرده شد. در سال‌های خلافت مأمون در خراسان تا ۲۰۴ق خلیفه خود والی سیستان را تعیین می‌کرد و از آن سال تا پایان سلطه خلفا بر سیستان، بار دیگر والی سیستان تحت امر والی خراسان قرار گرفت.

نخستین بار به تمرد واداشت؛ چنان‌که سلیمان به پشتوانهٔ غنائم جنگ با خوارج و زُبیل و احتمالاً با حمایت قبیله‌ای، حکومت را تسلیم والی جدید نکرد. هناد السری به پشتوانه اهالی زرنگ که او را والی قانونی می‌دانستند، بر سلیمان پیروز شد؛ اما پیش از بهره بردن از این پیروزی، خلیفه فردی دیگر موسوم به زهیر بن محمد ازدی را در پایان همان سال به حاکمیت سیستان فرستاد. این عزل ناگهانی اینک هناد را در مقابل حاکم جدید قرار داد، اما او نیز کشته شد (تاریخ سیستان، ۱۳۹-۱۴۱).

زهیر بن محمد برای کاستن از رقابت و منازعات داخلی سیستان، به زودی سپاهیان را راهی غزوات در مرز سند کرد. سپاه او پیروز و با غنائمی چشمگیر بازگشت، اما همین غنائم ظاهراً زمینهٔ اختلاف سران لشکر را با او فراهم کرد که به جنگی دو ساله تا ۱۴۵ق انجامید. تداوم این شورش، ولیعهد خلیفه، مهدی را که ظاهراً از سال ۱۴۵ق امور سیستان را به دست گرفته بود، وادار به تغییر سیاست خلافت در سیستان کرد. از همین رو، بر خلاف گذشته که والی غالباً از قبایل ساکن سیستان انتخاب می‌شد، او دابی خود، یزید بن منصور، را از عراق به سیستان فرستاد (نک: تاریخ سیستان، ۱۴۱-۱۴۲).

عدم گزارشی از شورش‌های قبیله‌ای در سال‌های بعد و نیز خبر از عدل و نیکویی یزید بن منصور، نشان از موفقیت نسبی سیاست جدید عباسیان در خاتمه دادن به رقابت‌های قبیله‌ای دارد. با این‌همه، سال‌های حکومت یزید با قیام بومیان سیستان همراه شد که منجر به انتصاب معن بن زائد شیبانی گردید. حکومت معن بیش از یک سال و نیم دوام نداشت و به دست خوارج به قتل رسید. جانشین او، برادرزاده‌اش یزید بن مزید، نیز پس از دو سال در نتیجهٔ عدم توفیق در کاهش منازعات قبیله‌ای عزل شد. عدم موفقیت دو والی اخیرالذکر، مهدی را یک بار دیگر به تغییر سیاست واداشت. از همین رو، به سیاست انتصاب افرادی با پشتوانهٔ قبیله‌ای در منطقه بازگشت و در فاصلهٔ سال‌های ۱۵۳-۱۵۹ق دو تن از قبیلهٔ بکر بن وائل، یکی از دو قبیلهٔ قدرتمند سیستان، را به حاکمیت آن‌جا منصوب کرد (یعقوبی، البلدان، ۱۳-۱۴؛ تاریخ سیستان، ۱۴۷-۱۴۸ و نیز پاورقی هر دو صفحه مذکور).

گزارشی از تحرکات قبیله‌ای در دورهٔ حاکمیت این دو در دست نیست که این می‌تواند به مفهوم موفقیت آنان در مدیریت منازعات باشد. اما مدیریت آن‌ها در مبارزه با خوارج موفقیت‌آمیز نبود؛ چنان‌که مهدی را مجدداً به تغییر والی وادار کرد. او پس از استقرار بر تخت خلافت در ۱۵۸ق، حمزه بن مالک خزاعی را به سیستان فرستاد که نه تنها در دفع خوارج موفق نبود، بلکه به زودی لشکریانش نیز سر به شورش گذاشتند. این شورش که ظاهراً ریشه در رقابت‌های قبیله‌ای داشت، با تداوم تحرکات خوارج همراه گردید و موجب برکناری او در سال ۱۶۱ق شد. والی تازه - از اعراب متنفذ محلی و موسوم به عبیدالله بن علا - در همان سال فوت کرد و یکی از والیان نسبتاً موفق پیشین ایالت، زهیر بن محمد ازدی، جانشین او

شد. سرانجام تجربه کارساز زهیر وضع سیستان را تا پایان خلافت مهدی آرام نگه داشت (تاریخ سیستان، ۱۴۹-۱۵۰). اما به رغم تجربه موفق او، خلیفه جدید، هادی، پس از استقرار در سال ۱۶۹ق، زهیر را از حاکمیت سیستان عزل کرد. حکومت کوتاه و حدود یک ساله سه والی بعدی، می‌تواند گویای ناپایداری وضع ایالت باشد. این ناپایداری نیز باید از رقابت‌های قبیله‌ای عرب ناشی شده باشد؛ چه آن‌که والی چهارم، عثمان بن عماره خزیمه، به محض ورود در سال ۱۷۲ق یکی از متولیان خراج پیشین، بشر بن فرقد، را که فرزندان او در سال‌های بعد شریک در نزاع‌های قبیله‌ای بودند، به قتل رساند. بدین سبب شاید بتوان احتمال داد که شورش‌های سال‌های خلافت هادی و آغاز خلافت هارون نیز از رقابت قبایل سیستان برآمده باشد (تاریخ سیستان، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۶۲، ۱۹۵).

خاتمه بخش رقابت‌های یک صد و پنجاه ساله قبایل عرب سیستان، نیرویی بومی موسوم به عیاران بود که دشمن مشترک آنان به شمار می‌رفت، چنان‌که آخرین شورش قبایل نیز به دست همین عیاران در سال ۱۹۹ق سرکوب گردید (تاریخ سیستان، ۱۷۳). اما نتیجه مخرب و پایدارتر رقابت این قبایل، وارد کردن فرقه آشوب طلب خوارج به سیستان بود که پس از فروشکستن ساختار قبیله‌ای، فعالیت آن‌ها تا دهه‌ها و مرام و مسلک‌شان تا سده‌های بعد همچنان در این بخش از ایران تداوم داشت.

خوارج: عرب گرایان ضد خلافت

فرقه مذکور برآمده از اختلافات سیاسی در سال‌های خلافت حضرت علی (ع) در عراق بود که پس از شکست پی‌درپی از والیان آن‌جا، به ویژه مصعب بن زبیر (حک: ۶۷-۷۲ق) و حجاج بن یوسف (حک: ۷۵-۹۵ق)، در سایر نقاط قلمرو خلافت پراکنده گردیدند. برخی از سران این خوارج در همان سال‌ها روانه سرزمین‌های کرمان و سیستان شدند (Bosworth, *Sistan under the Arabs* ..., 46-47; مفتخری، ۱۶۵-۱۶۶).

شواهد متعدد حاکی است که زمینه ورود آنان را به سیستان و شرایط رواج مذهب ایشان را قبایل بدوی بکر بن وائل و بنی تمیم فراهم کرده‌اند. از جمله این شواهد آن‌که مؤلف گمنام تاریخ سیستان همه سران خوارج ایالت را از اعراب دانسته است (تاریخ سیستان، ۱۳۱، ۱۶۸، ۲۱۰). دوم آن‌که از مهم‌ترین حامیان خوارج در عراق و شبه جزیره، بدنه اصلی قبایل تمیم و بکر بن وائل، ساکن در منطقه بین‌النهرین و نجد، بودند و از این‌رو، هم قبیله‌ای‌های آنان در سیستان، باید زمینه ورود آنان را به آن‌جا فراهم کرده باشند؛ به ویژه آن‌که منابع از اعتقاد دست کم بخشی از بکر و تمیم سیستان به مذهب خوارج یاد کرده‌اند (See, (Watt, 160-61; Bosworth, *Sistan under the Arabs* ..., 38).

فعالیت خوارج در سیستان از اواسط نیمه دوم سده نخست آغاز گردید. نخستین اطلاعات مستند ما از تحرکات ایشان به تاریخ ضرب سکه‌های قَطْرِي بن فُجَائَه، رهبر خوارج ازارقه سیستان، بازمی‌گردد که در سال ۷۵ق در شهر زرنگ ضرب کرده است (Walker, 52; Bosworth, idem, 47). منابع از شورش مکرر پیروان این فرقه در سال‌های ۸۰، ۸۲ و ۸۶، به قتل رساندن والی سیستان یا رئیس شرطه زرنگ در حدود ۱۰۷ق و غلبه چندگاهی آن‌ها در سال‌های حکمرانی عبدالله بن بلال (حک: ۱۱۱-۱۱۶ق) بر سیستان خبر داده‌اند (تاریخ سیستان، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶-۱۲۷). لیکن جزئیاتی بیش از این از فعالیت آن‌ها در طی سال‌های مذکور در دست نیست. با این‌همه، مشخص است که گسترش تحرکات آن‌ها در سال پایانی حکومت عبدالله بن بلال، موجب عزل او و انتصاب ابراهیم بن عاصم عقیلی گردید که رفتار اعتدالی او آرامش را برای بیش از یک دهه در سیستان حکمفرما کرد (همان، ۱۲۷-۱۲۹). تنها آشفته‌گی‌های سراسری قلمرو خلافت در اواخر سال‌های حکومت امویان بود که بار دیگر به خوارج سیستان فرصت داد تا به سرکردگی فردی موسوم به شیبان بن عبدالعزیز در حدود ۱۳۰ق در سیستان قدم کنند. کشته شدن رهبر آنان در همان سال، موقتاً شورش آنان را فرو خواباند. اما گرفتاری‌های دستگاه خلافت جدید یعنی عباسیان، در سایر نواحی و در نتیجه، بی‌توجهی به امور سیستان، فرصت شورش مجدد خوارج را فراهم کرد. آنان با همکاری قبایل عرب و سرکردگی ابو‌عاصم تمیمی، حکومت ایالت را در سال ۱۳۳ق به دست گرفتند (طبری، ۳۵۲/۷؛ تاریخ سیستان، ۱۳۳؛ برای آگاهی از نام والیان سیستان از زمان فتح تا پایان خلافت منصور عباسی نک: یعقوبی، البلدان، ۱۰۴-۱۱۴؛ طبری، ۳۱۹/۶-۳۲۰). اما چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، این شورش سرانجام در سال ۱۳۸ق چنان سرکوب شد که برای حدود دو دهه توان سازماندهی را از خوارج گرفت.

فعالیت خوارج بار دیگر با قتل والی سیستان در ۱۵۲ق و کشتن یکی از مقامات بلندپایه حکومتی در سال ۱۵۶ق آغاز شد. خلیفه واکنشی خاص به قتل والی نشان نداد، اما در پاسخ به قتل سال ۱۵۶ق، والی وقت را عزل کرد (یعقوبی، البلدان، ۱۱۳؛ تاریخ سیستان، ۱۴۶-۱۴۸). با این‌همه، تغییر او تأثیری چشمگیر نداشت؛ زیرا درگیری همزمان والی جدید با شورش قبایل، فرصت تجمیع و تجهیز خوارج را فراهم کرد تا آن‌جا که در سال ۱۵۹ق به رهبری نوح نامی سر به شورش گذاشتند. ناتوانی والیان از مواجهه با ایشان عزل پی در پی ایشان را به همراه داشت که ظاهراً در سال ۱۶۱ق والی وقت توانست شورش آنان را موقتاً پایان دهد. پس از این رخداد، برای بیش از یک دهه تحرکات خوارج فروکش کرد. اما نزاع‌های قبیله‌ای و تبعاً تغییر پی در پی والیان سیستان، بار دیگر فرصت تجدید سازماندهی و شورش را برای خوارج در سال ۱۷۵ق فراهم آورد. رهبر آنان فردی موسوم به حُصَین (حُصَین) بود که والی وقت از پس او برنیامد و

عزل شد. نهایتاً والی بعدی، داوود بن بشر مهلبی (داوود بن یزید) در ۱۷۶ق یا ۱۷۷ق به آشوب او خاتمه داد. با وجود سرکوب حصین، هارون خلیفه سیاست خود را در سیستان تغییر داد. او در سال ۱۷۸ق اختیار عزل و نصب والی آن جا را مجدداً به والی خراسان سپرد. این تغییر وضع سیستان را وخیم تر کرد؛ زیرا موجب برکناری داوود شد و تا سال ۱۸۲ق والی ایالت ۸ بار تغییر کرد. بی ثباتی ناشی از این سیاست فرصت طغیان مجدد خوارج را در سال ۱۷۹ق به رهبری مروان بن عمر فراهم آورد که عدم اطلاع از نتیجه این شورش می تواند به مفهوم سرکوب زودهنگام آن باشد. اما در ماه پایانی همان سال تحرکات دسته ای دیگر از خوارج به رهبری حمزه آذرک آغاز شد. شورش بلندمدت و گسترده حمزه از سال ۱۸۱ق شدت یافت و چنان که خواهد آمد، موجبات تغییرات کلی در سیستان گردید (تاریخ سیستان، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۷۱-۱۷۲؛ همچنین نک. 87, Bosworth, Sistan under the Arabs ...).

شورش حمزه از اختلاف با عمل حکومت آغاز شد و با قتل یکی از بلندپایگان ایشان، توجه خوارج سراسر سیستان را به خود جلب کرد. اگرچه یاران اصلی او همه از اعراب منطقه بودند؛ اما سیاست او موجب همراه شدن تدریجی روستانشینان سیستان شد. زیرا حمزه ضمن کشتن عمال حکومتی، مردم را به عدم پرداخت مالیات برمی انگیزخت و اعلام می داشت که در صورت پذیرش حاکمیتش، او هیچ مالیاتی نخواهد گرفت. پیامد این سیاست همراه شدن «یک نیمه سیستان» با او، آتش زدن دفترهای مالیات توسط اهالی و قطع دائمی ارسال مالیات سیستان به دربار خلیفه از حدود سال ۱۹۰ بود (نک: تاریخ سیستان، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۱۰).

واکنش حکام خراسان به آشوب سیستان، تغییر مکرر والیان آن جا بود که در انتصاب آنان نیز سوای توان فرد در مواجهه با خوارج، باید حساسیت قبیله ای اعراب آن جا را نیز مورد ملاحظه قرار می دادند. بی نتیجه بودن اقدامات والیان که از یک سو قدرت روز افزون حمزه و هجوم او را به ایالات کرمان و خراسان در پی داشت و از سوی دیگر خود را امیرالمؤمنین خوانده بود، برای عباسیان تهدیدی بزرگ به شمار می رفت. از همین رو، هارون رشید شخصاً به مکاتبه با حمزه پرداخت و سرانجام برای ختم غائله، خود از بغداد راهی خراسان شد. اما مرگ او در سال ۱۹۳ق مانع جنگ با خوارج گردید که خود را آماده رویارویی مستقیم کرده بودند.^۱

با مرگ هارون، واکنش مأمون به عنوان والی خراسان (حک: ۱۹۳-۱۹۸ق)، تنها انتخاب والی جدیدی برای سیستان بود (۱۹۳ق). عدم موفقیت او موجب انتصاب فتح بن حجاج در ۱۹۴ق شد که با سرکوب

۱. همان،، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۸. اگرچه ظاهراً آشفتگی های خراسان سبب اصلی سفر خلیفه بود، اما مؤلف تاریخ سیستان یگانه سبب آن را سرکوب خوارج ذکر کرده است.

محمد بن حنین قوسی، والی معزول و متمرّد آن‌جا، حاکمیت را به دست گرفت؛ اما از پس خوارج برنیامد. همین موضوع احتمالاً سبب عزل وی در ۱۹۷ق و انتصاب محمد بن اشعث شد. لیکن والی اخیر نیز موفقیتی نداشت؛ زیرا افزون بر خوارج، فردی موسوم به حمدونه بن اشعث عجلی هم که ظاهراً از سران قبایل عرب سیستان بود، در برابر او سر به تمرّد برداشت (تاریخ سیستان، ۱۷۰-۱۷۲).

به هر رو، در حالی که عدم پرداخت مالیات باید خوشایند اهالی سیستان باشد، هرج و مرج ناشی از تحرکات خوارج جریان معمول زندگی را به ویژه در نقاط شهری غیرممکن ساخته بود. افزون بر این، به گزارش تاریخ سیستان، در حالت معمول حدود یک میلیون و ۵۹۷ هزار درهم از مجموع مالیات نقدی و جنسی ایالت به ارزش سه میلیون و ۵۹۷ هزار درهم، صرف مخارج ایالت از جمله، حقوق پاسبانان و راهداران، تعمیر باره شهرها، بیمارستان‌ها، دژهای ایالت، بندها و پل‌های منطقه، سیل بند (پَرَن) و ریگ‌بندها می‌شد (تاریخ سیستان، ۳۲-۳۳). آشکار است که عدم امکان جمع‌آوری مالیات، منبع مخارج فوق و فرصت حفاظت و نگهداری عمارت‌ها را از میان می‌برد. تبعات این امر، عدم تعمیر پل‌ها، سیل بندها و ریگ بندها بود که به نوبه خود موجب طغیان رود هیرمند و پیشروی ریگ‌های روان در روستاها و مزارع ایالت می‌گردید. نارضایی از همین وضع زمینه را برای برآمدن نیرویی بومی در سیستان فراهم آورد.

برآمدن عیاران: وحدت و امنیت سیستان

تداوم شورش خوارج، رقابت و نزاع قبیله‌ای بدویان و ناتوانی حکام ایالت از چاره‌جویی این بحران‌های درازدامن، بومیان سیستان را که اینک اغلب مسلمان شده بودند، برای تغییر وضع به تکاپو انداخت. اطلاع از تحرکات بومیان سیستان تا نیمه سده ۲ق - چنان‌که اشاره شد - به گزارش از شورش آنان در سال ۱۵۰ق و چند شورش در دهه نخست سلطه اعراب، خلاصه می‌شود. پس از سرکوب آنان در سال ۱۵۰ق، دیگر اطلاعی از بومیان در دست نیست تا آن‌که در سال‌های حاکمیت عثمان بن عماره (حک: ۱۷۲-۱۷۶ق)، از نیروی بومی و مسلمان با نام داوطلب (مطوّعه) و غازیان یاد شده است (همان، ۱۵۳). عثمان به کمک همین نیرو به قلمرو زُنْبیل تاخت و سپس شورش خوارج سیستان به رهبری حُصَین (حُصَین) را موقتاً سرکوب کرد. پس از عزل او که ظاهراً به سبب عدم موفقیت قطعی در برابر خوارج بود، والی جدید، داود بن بشر مهلبی (داود بن یزید)، نیز به یاری مطوّعه بر حنین غلبه یافت و او را کشت (همان، ۱۵۳-۱۵۴)؛ همچنین برای جنگ این غازیان با خوارج در سال ۱۹۴ق، نک: گردیزی، ۲۹۲-۲۹۳ و برای اطلاع از شورش‌های متعدد خوارج سیستان در دوره عباسی تا سال ۲۱۳ق، نک: دانشیار، ۳۰۴-۳۰۹). با وجود آن‌که استفاده از نیروی بومی در تأمین امنیت سیستان موفقیت‌آمیز می‌نمود، تداوم نداشت.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، تغییر سیاست خلیفه در سیستان در سال ۱۷۸ق، بر خلاف انتظار، وضع سیستان را وخیم‌تر کرد. پیامد اصلی این سیاست، تغییر مکرر والیان و در پی آن نزاع والی معزول و جدید و در نتیجه، عدم طرحی واحد برای مقابله با آشفتگی‌های ناشی از جنگ‌های قبیله‌ای و تاخت و تاز رو به گسترش خوارج بود. تغییر مکرر والیان و عدم ثبات ناشی از آن، رابطه مطوعه با والیان سیستان را نیز برهم زد. آنان پس از این جدایی به نیرویی مستقل مبدل شده و تا سال ۱۹۲ق به عیار شهرت یافتند. عیاران با ادعای تلاش برای انسجام سیستان و صلای این شعار تأمل برانگیز که «سپاهیان عرب با... [حمزه خارجی] بس نیایند»، جمعیتی قابل توجه - در تاریخ سیستان موسوم به «اوباش و غوغا» - گرد آوردند (تاریخ سیستان، ۱۶۱، ۱۷۲-۱۷۳). چنین می‌نماید که اقبال اهالی را به ایشان، سوای آشفتگی‌های پیش‌گفته، سیاست والیان خلیفه در سرکوب خوارج تسهیل می‌کرد. زیرا آنان در واکنش به اقدامات خوارج - به ویژه قتل عمال سیستان و برخی نواحی خراسان و کرمان - به رهبری حمزه آذک، به قتل و غارت روستانشینان حامی یا تسلیم شده به او می‌پرداختند (همان، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۰؛ گردیزی، ۲۹۱).

به هر رو، توان عیاران به تدریج چنان افزایش یافت که در سال ۱۹۹ق به رهبری فردی به نام حرب بن عبید، در میانه نزاع والی با یکی از سران عرب منطقه، هر دو را شکست داده بر پایتخت سیستان سلطه یافتند. واکنش مأمون به این امر، عزل والی و انتصاب فردی موسوم به لیث بن فضل بود. لیث با ناتوان دیدن خود از سرکوب عیاران، دست به سوی حمزه خارجی دراز کرد تا دشمن مشترک را با یاری او سرکوب کند. همراهی خوارج با والی موجب سرکوب عیاران گردید و اتحاد آن‌ها را تقریباً تا پایان مرگ حمزه در سال ۲۱۳ق در پی داشت. با این همه، لیث پس از سرکوب عیاران، بازماندگان آنان را وارد حاکمیت کرد که این سیاست برای حدود یک دهه عیاران را نیز آرام کرد (تاریخ سیستان، ۱۷۲-۱۷۶).

اما این وضع پایدار نماند، زیرا دو سال پس از انتقال مرکز خلافت مأمون از خراسان به بغداد، امور سیستان به والی وقت خراسان واگذار شد (سال ۲۰۴ق). او به زودی لیث بن فضل را برکنار کرد. جانشینان لیث سیاست صحیح او را پی نگرفتند. از همین رو، رقابت قبیله‌ای و عدم ثبات بار دیگر در سیستان عیان شد. این وضع از یک سو نتیجه تغییر پی در پی والی سیستان و از سوی دیگر انتصاب محمد بن حنین بن محمد قوسی (از بزرگان عرب سیستان و فرزندان والی آن‌جا در اواخر دوره هارون) و سپس برادرش معدل (از حدود ۲۰۶ تا ۲۰۸ق) بود. زیرا معدل پس از عزل، سر به تمرد و مقابله با والی جدید گذاشت و با یاری طلبیدن از خوارج، آن‌ها را نیز بار دیگر به مقابله با دولت کشاند. تقابل خوارج با دولت را مرگ حمزه خارجی در سال ۲۱۳ق تشدید کرد؛ زیرا شروع منازعات داخلی خوارج مانع اتخاذ سیاست واحد آنان می‌گشت (همان، ۱۷۶-۱۸۱).

واکنش طاهریان که اینک به عنوان امیران خراسان، متولی امور سیستان بودند، محدود به تغییر مکرر والی و بعضاً ارسال لشکر جهت سرکوب خوارج متمرّد بود (همان، ۱۷۹، ۱۹۲). امیر طاهری در سال ۲۲۵ق، یکی از فرزندان حَضین قوسی موسوم به ابراهیم را به حکمرانی سیستان منصوب کرد. او بر خلاف والیان پیشین منتخب از خانواده خود، ضمن رفتار مسالمت‌آمیز با اهل سنت و خوارج، سران قبایل عرب سیستان را نیز در حکومت خود سهیم کرد. لیکن در حکومت طولانی مدت او عیاران که اینک از نیروهای اصلی ایالت به شمار می‌رفتند، سهمی از قدرت نیافتند (نک: همان، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۴-۱۹۵). این سیاست موجب برانگیختن عیاران و سربرآوردن ایشان از شهر بُست گردید.

چنین می‌نماید که نحوه مواجهه والی با آنان، موجب حمایت بیشتر عامه سیستان از عیاران شد. زیرا والی نه تنها با خوارج که نیرویی منفور در میان شهریان سیستان بودند، متحد شده بود، بلکه همه فرماندهان ارتش خود را نیز در منازعه با عیاران از بزرگان عرب برگزید. اعتراض مردم به والی در ماجرای دار زدن رهبر عیاران با تأکید بر این که او از اصیل‌زادگان سیستانی بوده است و پس از اعدام او پیوستن بسیاری از اهالی دو شهر اصلی سیستان، بست و زرنگ، به عیاران مؤید این مدعا است. مواجهه بومیان به رهبری عیاران با اعراب منطقه به رهبری والی، سخنان یعقوب بن لیث علیه خلافت عباسی و توجه او به شعر و زبان فارسی شواهد دیگر این قضیه است (نک: همان، ۱۹۲-۱۹۵، ۲۶۷، ۲۰۹-۲۱۰).

جنبش عیاران علیه ابراهیم بن حَضین از حدود سال ۲۳۵ق از بست آغاز شد و پس از چندین تلاش ناموفق، سرانجام در پایان سال ۲۳۹ق یا آغاز سال ۲۴۰ق، با استقبال اهالی زرنگ به والی‌نشین ایالت مسلط شدند (همان، ۱۹۸-۱۹۹). عدم گزارشی از اقدام نظامی حکومت طاهریان یا خلیفه عباسی در سال‌های بعد، حاکی از استقلال سیستان و تشکیل حکومت عیاران در تاریخ مذکور است.

عیاران پس از پایان دادن به حاکمیت خلفا بر سیستان، خوارج آن‌جا را سرکوب کرده و به رقابت قبیله‌ای و مخرب اعراب پایان بخشیدند. اگرچه به زودی برآمدن دودستگی و نزاع داخلی عیاران در قالب رقابت لشکریان بُستی - زرنگی (سیستانی) مانع وحدت و آرامش ایالت شد، لیکن نهایتاً پیروزی نیروهای زرنگی به رهبری یعقوب بن لیث بر بُستیان به سرکردگی درهم بن نصر، رهبر پیشین عیاران، به این رقابت خاتمه داد (۲۴۷ق). این پیروزی زمینه تشکیل حکومتی موسوم به صفاریان و متعاقب آن تحولاتی چشمگیر را در سیستان فراهم آورد. یعقوب تا پایان سال ۲۵۰ق بر عیاران بستی کاملاً غلبه یافت و در جمادی‌الثانی ۲۵۱ق، آخرین شورش خوارج را در هم کوبید. او از پی استحکام قدرت خویش، باقی‌مانده عیاران بستی و خوارج را جذب سپاهش کرد و بزرگان عرب سیستان را در رأس آن به کار گرفت تا بدین شکل وحدت را در سیستان حکمفرما کند (همان، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۴، ۲۷۹؛ ابن‌اثیر، ۱۸۴/۷-۱۸۵). این سیاست به او

فرصت داد تا با فراغ بال به قلمرو زُنبیل هجوم برد و با کشتن آخرین شاه آنان، سراسر قلمرو وی را به بدنه سیستان بازگرداند (تاریخ سیستان، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۰). بدین ترتیب، ره آورد سیاست یعقوب لیث انتظام و یکپارچگی سیستان بعد از دو سده آشوب بود که خود سرآغاز فصلی نو در تاریخ آن جا گردید. وضع جدید و تفاوت آن با گذشته به خوبی در آثار جغرافیایی مسلمانان آشکار شده است (نک: اصطخری، ۲۳۸-۲۴۴؛ تاریخ سیستان، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۸).

نتیجه

هجوم اعراب با تقسیم سیستان به سه بخش، موجبات زوال تدریجی سراسر ایالت را فراهم کرد. عوامل این زوال متعدد بودند. تفرق ایالت، جنگ و نزاع اهالی سیستان علیه دستگاه خلافت، منازعات مکرر با زنبیل و شورش‌های مکرر خوارج از جمله این عوامل اند. لیکن این پژوهش نشان داد که مهم‌ترین عامل ناپایداری و زوال سیستان، بدویان تازه‌واردی بودند که با تاخت و غارت بومیان در نخستین سال‌های سکونت و سپس با منازعات قبیله‌ای، ناامنی را به امری جاری در سیستان مبدل کردند. سیاست خلفا در انتصاب امیرانی از میان سران همان قبایل، اگرچه در کوتاه‌مدت ثمربخش بود، اما در بلندمدت شدت و تداوم رقابت آنان را در پی داشت. انتصاب والیان منطقه از میان اعراب محلی - و بعضاً برخی از اعراب غیر بومی - نتیجه زیانبار دیگری نیز داشت، این موضوع با تداوم بخشیدن به امتیازات اعراب مقیم، مانع امتزاج آنان با بومیان محلی سیستان می‌شد. همچنین بدویان زمینه ورود خوارج را به سیستان فراهم کردند. حمایت آنان از خوارج افزون بر سابقه ارتباط قبیله‌ای در بین النهرین و نجد، می‌توانست ریشه در رقابت قبیله‌ای این طوایف در سیستان داشته باشد. زیرا جانبداری‌های خلفا از یکی از دو طرف درگیر می‌توانست طرف دیگر را به جذب مخالفان دستگاه خلافت، یعنی خوارج مایل کند؛ نیرویی که افزون بر غارت و ایجاد ناامنی، با ممانعت از جمع‌آوری مالیات به ویژه از اواخر سده ۲ق، زوال سیستان را شدت بخشید. چراکه عدم جمع‌آوری مالیات، منبع تأمین هزینه‌های جاری و عمرانی ایالت را از بین می‌برد.

همچنین، این پژوهش نشان داد که دستگاه خلافت، والیان سیستان را غالباً بدون توجه به متغییرات متعدد ناپایداری آن جا برمی‌گزید. از همین رو، هیچ‌گاه موفق به ایجاد آرامشی بلندمدت در آن جا نگشت. نهایتاً همین سیاست ناموفق، زمینه برآمدن قدرتی از میان بومیان مسلمان شده سیستان موسوم به عیاران را فراهم کرد که نخست داوطلبانه و در کنار والی برای حل مسائل منطقه به تکاپو افتادند. آنچه این نیروی جدید را از همراهی به مقابله با والیان سیستان کشاند، تغییر مکرر و دخالت جانبدارانه در رقابت‌های قبیله‌ای بود؛ چراکه این دخالت‌ها مؤثرترین امر در تداوم این رقابت‌ها به شمار می‌رفت. سرانجام همراهی

والیان با خوارج از حدود دهه دوم سده بعد عیاران را از والی دورتر کرد و موجب برآمدن این اندیشه شد که عامل اصلی مسائل سیستان، والیان خلیفه‌اند. این اندیشه به همراه ضعف دولت طاهریان، زمینه سقوط حاکمیت خلفا بر سیستان و برآمدن حکومت صفاریان را فراهم کرد که سران آن موفق شدند پس از دو سده وحدت و آرامش را به سیستان باز آورند.

فهرست منابع

- ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن، الكامل فی التاریخ، دار صادر و دار بیروت، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- ابن اعثم، محمد بن علی، الفتوح، به کوشش علی شیری، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، به کوشش جی. اچ کرامر، بریل، لیدن، ۱۹۳۸-۱۹۳۹م.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، المسالك و الممالک، به کوشش دخویه، بریل، لیدن، ۱۸۸۹م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، به کوشش دخویه، بریل، لیدن، ۱۸۹۱م.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد، البلدان، به کوشش هادی یوسف، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۶ق.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالك الممالک، به کوشش دخویه، بریل، لیدن، ۱۹۲۷ق.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، فتوح البلدان، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۸م.
- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف، چاپ محمدتقی بهار، کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- ثبوت، علی اکبر، «حسن بصری»، در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، بنیاد دایره‌المعاف اسلامی، تهران، ۱۳۸۸ش.
- دانشیار، مرتضی، «تقابل ایرانیان و خلافت عباسی در قرن دوم هجری و علل آن»، در جشن نامه دکتر مهدی جلیلی، مشهد، ۱۳۹۵ش.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، به تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، ۱۳۸۷ق.
- عسکری، مرتضی، صد و پنجاه صحابه ساختگی، ترجمه عطا محمد سردارنیا، بدر، تهران، ۱۳۶۷ش.
- قدامه بن جعفر، الخراج و صناعه الکتابه، حقه محمد حسین الزبیدی، دارالرشید، بغداد، ۱۹۸۱م.
- کرستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸ش.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک، زین الاخبار، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- مفتخری، حسین، خوارج در ایران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۵ش.
- مقدسی، أبو عبدالله محمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، مکتبه مدبولی، قاهره، ۱۴۱۱ق.
- ملکشاه حسین سیستانی، ابن ملک غیاث‌الدین محمد، احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، چاپ منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۸۳ش.
- منهاج سراج جوزجانی، عثمان، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، به کوشش عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب،

تهران، ۱۳۶۳ش.

یاقوت حموی، ابوعبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵م.

یعقوبی، محمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، دار بیروت و دار صادر، لبنان، ۱۳۷۹ق.

_____ البلدان، به کوشش محمد امین ضناوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.

Bosworth, C. E., "Khawārij, in Persia", in *Encyclopedia Iranica*,
<http://www.iranicaonline.org/articles/Khawārij,-in-persia>.

_____ *The history of Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimruz*, Costa Mesa and
 New York, 1994.

_____ *Sistan under the Arabs, from the Islamic conquest to the rise of the Saffarids* (30-
 250/651-864), Ismeo, Rome, 1968.

Tate, G. P., *Seistan: A memoir on the history, topography, ruins, and people of the country*,
 Nisa trader, Pakistan, 1966.

Rawlinson, H. C., "Notes on Seistan", in *Journal of the Royal Geographical Society of
 London*, V.43, 1873, 272-94.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی